

اندیشه معیار

موسی کاظمی

آیا جامعه ایرانی دیندار تر شده است؟

با گذشت ۴ دهه از پیروزی انقلاب اسلامی و تشکیل حکومت در راستای غایات دینی، برخی از اهالی دانش یک سؤال مهم برای ارزیابی کارنامه نظام جمهوری اسلامی طرح می‌کنند: «آیا جامعه ایران نسبت به گذشته دیندار تر شده یا آنکه حکومت دینی موجب تسریع بی‌دینی و سکولار شدن جامعه ایران شده است؟». علاوه بر اینکه برای پاسخ به این سؤال باید معیارهای دینداری و دین‌گریزی و دین‌ستیزی به‌صورت مستند مشخص بشوند ما نیازمند آگاهی از پیشینه جامعه ایرانی هستیم آنگاه که حکومت غیردینی یا به تعبیر بهتر ضددینی بر سر کار بوده‌است. سپس می‌توان قضاوت کرد که در مقایسه با آن دوران، جامعه ایرانی دین‌گریز یا دین‌ستیز شده‌است یا خیر؟

برای یافتن این پیشینه می‌توان به تاریخ جوع کرد، یکی از روش‌های اطلاع از میزان دینداری جامعه، رجوع به سخنرانی‌های مذهبی‌ای است که با توجه به آسیب‌شناسی روز، محتواهای دینی را ارائه می‌کردند. شاید در این میانه سخنرانی شهید مطهری بهترین مورد برای استناد باشد. شهیدمطهری در یک سخنرانی به نام احیای تفکر دینی که به‌عنوان یک مقاله در کتاب ۱۰ گفتار چاپ شده است، وضعیت دینداری در جامعه اسلامی را اسفبار توصیف می‌کند. به‌عنوان نمونه ایشان می‌فرماید: «موضوع سخن «احیای فکر دینی» است. «احیای فکر دینی» یعنی زنده کردن طرز تفکر خود ما. البته آدین زنده‌است و هرگز نمی‌میرد، یعنی آن حقیقت دین قابل مردن نیست. اگر در زبان خود دین وارد شده است که قرآن یا سنت می‌میرد، معنایش این است که در میان مردم می‌میرد، فکر مردم دربار ه دین فکر مرده‌ای است. مقصود ما این است،والادین خودش در ذات خودش نه می‌میرد و نه مردنی است. اسلام یک حساب دارد و مسلمین حساب دیگری دارند.اسلام زنده‌است و مسلمانان فعلی مرده آنجا که ما می‌گوییم فکر دینی مرده‌است در کشورهایی است که قرن‌هاست مسلمان هستند. در این کشورها عواملی پیدا شده‌است که این فکر را در مغز آنها میرانده است، یعنی در یک حالت نیمه-زنده و نیمه مرده‌ای در آورده‌است از قبیل ملت‌هایی مثل ما.

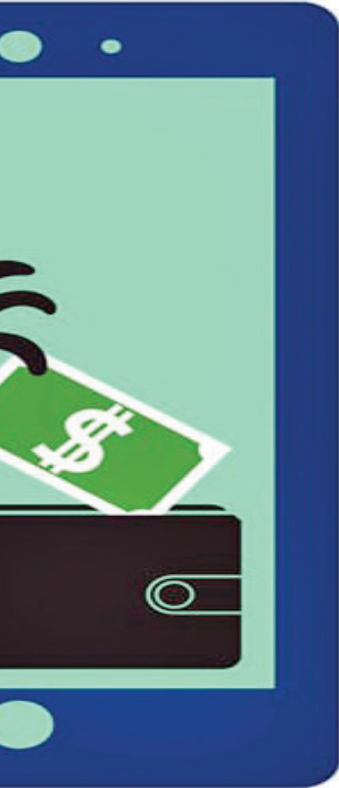


در میان کشورهای دنیا به استثنای بعضی کشورها، کشورهای اسلامی عقب‌مانده‌ترین و منحط‌ترین کشورهاست. نه تنها در صنعت عقب هستند، در علم عقب هستند، در اخلاق عقب هستند، در انسانیت و معنویت عقب هستند، چرا؟! یا باید بگوییم، اسلام، یعنی همان حقیقت اسلام در مغز و روح این ملت‌ها هست، ولی خاصیت اسلام این است که ملت‌ها را عقب می‌برد(دشمنان دین هم بزگ‌ترین حربه تبلیغی آنها همین انحطاط فغلی مسلمین است) و یا باید اعتراف کنیم که حقیقت اسلام به‌صورت اصلی در مغز و روح ما موجود نیست بلکه این فکر اغلب در مغز ما به‌صورت مسخ شده موجود است، توحید ما توحید ما شده‌است.نبوت ما نبوت مسخ شده‌است، ولایت و امامت ما مسخ شده‌است. اعتقاد به قیامت ما کم و بیش همینطور. تمام دستوره‌های اصولی اسلام در فکر ما همه تغییر شکل داده. در دین صبر هست، زهد هست، تقوا هست، توکل هست. تمام اینها بدون استثنا به‌صورت مسخ‌شده در ذهن ما موجود است. شاید همان اندازه که تا به حال در این جلسات بحث شده است، این مطلب را تا اندازه‌ای روشن کند. مثلاً راجع به تقوا بحث شده است. اگر مطالعه کرده باشید شاید بتواناد آن جزوه‌ها به شما ثابت بکند که تا به حال تقوا به یک صورت مسخ شده‌ای در ذهن ما بود. هر موضعی که بحث شده همه اینگونه است که می‌فهماند اسلام معکوس شده است.

داستان مسلمانی ما هم همان داستان مناره کاشتن آن روستائیان است. در مسئله ولایت و امامت طرز فکر ما به‌صورت عجیب و معکوس در آمده است... حالا ببینید این فکر چقدر مسخ شده‌است!این حقیقت عالی به شکل معکوس در فکر ما وارد شده، در ما نتیجه معکوس داده، وسیله تنبلی شده، وسیله هیچ کار نکردن یا انتظار اینکه همه کارها را مولی کرده، در قیامت هم مولی می‌کند.»

این فرمایشات شهید مطهری را که در کنار سخنان سایر سخنرانان مهم آن دوران از قبیل شهید بهشتی، امام موسی صدر، شهید صدر، آیت‌الله خامنه‌ای، مرحوم صفایی، دکتر شریعتی و...قرار می‌دهیم به وضوح درمی‌یابیم که آسیب‌شناسی همه این شخصیت‌ها حاکی از اسفبار بودن وضعیت دینداری در آن دوران استس که برای احیای اسلام هر کدام به شیوه‌ای در حال تلاش بودند.این پیشینه به ما یادآور می‌شود که از چه نقطه‌ای به کجا رسیده‌ایم و در واقع فضا را برای یک ارزیابی منصفانه فراهم می‌سازد تا بتوانیم به این سؤال به‌طور واقعیت‌تر پاسخ دهیم که آیا جامعه ایرانی پس از ۴دهه حکومت دینی، دیندارتر شده یا آنکه دین‌گریزتر و دین‌ستیزتر گشته است؟

بدون اطلاع دقیق از وضعیت روزگار گذشته و همچنین دینداری و نسوع بروز آن در میان مردم، مقایسه‌های ما غیرواقعی و بالطبع نتیجه‌گیری ما غلط خواهد بود. آیا وضعیت که شهید مطهری آن را با مسخ و مرگ دین و مفاهیم دینی عنوان می‌کند، دینداری مرده را می‌رساند که یکی جامعه ایرانی زمان پهلوی را در مقایسه با جامعه فعلی دیندارتر قلمداد می‌کنند؟



دلایل تمایل به دروغ شنیدن

تحلیلی مبتنی بر آیات قرآن کریم پیرامون دروغ شنیدن و انتشار و مصرف دروغ‌ها

اندیشه <div>سیدمهیثم میرتاج‌الدینی</div>	
<div><div>«</div><div>دروغگو دشمن خداست؛ جمله‌ای پر تکرار و کلیشه‌ای در فرهنگ عمومی ما که البته وجدان‌های سلیم و منابع دینی هم آن را به نوعی تأیید می‌کنند. اما قصه دروغ به همین اندازه ختم نمی‌شود؛ چراکه دروغ به عنوان یک گناه اجتماعی، اطراف و سیمایی دارد؛ از جمله شنونده دروغ. ما تا به حال در مذمت دروغگوئی، بسیار حکایت و روایت شنیده‌ایم اما توجه چندانی به وضعیت دروغ شنیدن نکرده‌ایم؛ لذا اکنون باید برسید منابع دینی ما درباره دروغ شنیدن چه گفته‌اند؟ یادداشت پیش رو – مبتنی بر عباراتی از قرآن کریم – این موضوع را تحلیل کرده است.</div></div>	

خداوند متعال در آیات ۴۱و ۴۲سوره مائده با تعبیر «سَمَّاعُونَ لِلْكَذِبِ» بر وجود شنندگان در منافقان و یهودیان اشاره می‌کند که حاکی از نوعی مذمت این خصلت است. در توضیح این مذمت مرحوم علامه طباطبایی اینگونه می‌نویسد: «سماع کذبند یعنی بسیار دروغ را می‌شنوند و با علم به اینکه دروغ است آن را می‌پذیرند چون اگر علم به دروغ بودن آن نداشته باشند صرف شنیدن دروغ، صفت مذموم شمرده نمی‌شود» (ترجمه المیزان، ج ۵، ص ۵۵۶).

با این توضیح، علامه طباطبایی در واقع معتقد است صرف دروغ شنیدن، مذموم نیست؛ چون انسان عاملیتی در رقم خوردن این گناه ندارد. اما دروغ‌شنیدنی که با علم به دروغ بودن و پذیرفتن همراه شود، مذموم و ناپسند است. حال اگر بخواهیم فراتر از سخن مرحوم علامه طباطبایی، موضوع را از جنبه تربیتی و روان‌شناختی واکاوی کنیم، نتایج مهمی را در بر خواهد داشت که برای وضعیت این‌روزها که رسانه‌های ریز و درشت از مخاطبان خود سماع کذب می‌سازند پیام‌های درس آموزی دارد. برای

اندیته



هر کس که با دروغ‌هایش بتواند توجیهی برتراشد، دروغ‌هایش را با جان و دل می‌پذیریم.

به این لیست می‌توان ده‌ها مورد دیگر نیز اضافه کرد اما هدف آن بود که بدانیم چگونه وجود

خصلت‌ها و ویژگی‌هایی در ما می‌تواند مجوزی به دیگران برای دروغ گفتن بدهد. اینگونه ما بر صندلی شونده دروغ می‌نشینیم و در جرگه سماع لکذب قرار می‌گیریم که در عین آگاهی بر دروغ بودن چیزی، آن را می‌پذیریم و قاعدتا این سنخ از دروغ شنیدن، دوست‌داشتنی جلوه می‌کند، پس باید پرسید: ما اگر چگونه باشیم، دروغ زیاد می‌شنویم؟

۱. ساده‌لوحی یکی از ویژگی‌هایی است که زمینه را برای دروغ شنیدن و سپس پذیرفتن و سواری دادن به دروغ‌گویان فراهم می‌کند؛ لذا مومن، کیاست دارد و با ساده‌لوحی، اجازه سواستفاده به اهل باطل نمی‌دهد.

۲. کینه‌توزی نسبت به دیگران چنان وضعیتی ایجاد می‌کند که ما را از مدار حق خارج می‌سازد. در این وضعیت ما دنبال تخریب کسی هستیم که از او کینه داریم؛ در نتیجه اگر کسی علیه آن فرد مورد کینه ما دروغی منتشر کند، این دروغ برای ما شنیدنی و دوست‌داشتنی است.

۳. عقده داشتن از کسی یا چیزی نیز مانند همان کینه و حقد، عمل می‌کند؛ به طوری که ما برای عقده‌گشایی، به هر چیزی جنگ می‌زنیم ولو دروغ باشد. در این شرایط دروغ‌های دیگران اگر عقده‌های ما را بگشاید و نفس ما را از شا کند، از آنها استقبال می‌کنیم. نقل است که اوایل انقلاب

برخی شعاری دروغین را اسرر می‌دادند بدین مضمون که «شاه زنازاده است، خمینی آزاده است.» شهید بهشتی در برابر این شعار موضع سختی گرفت و گفت رضاخان ازدواج کرده بود و شاه زنازاده نبوده و سپس این شعار را حرام اعلام کرد؛ با آنکه وی با رژیم پهلوی مبارزه کرده بود.

۴. بی‌ظرفیتی نسبت به پذیرش اشتباه باعث آن می‌شود که ما از شنیدن واقعیت‌ها هراسناک باشیم؛ در نتیجه در صورتی که کاری را خراب کرده باشیم، دوست داریم آن خرابی دیده نشود و پوسته‌ای که کنده شود». اگر «اکل» را با توجه

اندیشه نیکان

عصمت یا حجّیت؟

مرحوم آیت‌الله حائری شیرازی:



اجانب دوست دارند این

اتحادی که مردم بارهبر دارند شکسته شود. یکی بگوید رهبر این را گفت و من قانع نشدم. وقتی این کلیت شکسته شود، اجانب پیروز میدان خواهند شد. ادر جنگ تحمیلی آ، مردم صدها هزار شهید دادند.

با شعار جنگ جنگ تا پیروزی (سسال‌ها جنگیدند). بلافاصله یک روز امام گفت صلح می‌کنم و این صلح من تاکتیکی نیست. مردم تردید نکردند و به نفع اسام در غیر راهپیمایی کردند. مردم ما تربیت شده هزار سال انتظارند. مردم عاشق چشم و ابروی بزرگان دینی نیستند. مردم امام غائب‌شان را در عالم وارسته خود می‌بینند و برای حفظ ارتباط خود آبا او آ، سر و جان می‌دهند.

درست است علما معصوم نیستند اما حجت هستند. امام هم معصوم نبود، اما حجت بود. فرق است بین عصمت و حجیت. وقتی گفته می‌شود «من قانع نشدم»، نغی عصمت نیست، نغی حجیت است.

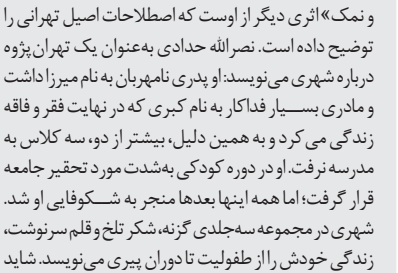
امام فرمود وقتی مردم به خبر گان رأی دهند و خبرگان مجتهد عادل‌ی را انتخاب کنند او ولی منتخب مردم است و حکمش نافذ است. «من قانع نشدم»، نغی نافذ الحکم بودن است نه نغی عصمت. نافذ الحکم بودن پرچم ماست، سرود ملی ماست. هر کس پرچم نافذ الحکم بودن را استست کند، پرچم جایگزین بدون هیچ تردید پرچم استکبار است.

ابراز قانع نشدن، غیراز قانع نشدن است. قانع نشدن اختیاری نیست، اما ابراز آن، انتخاب حجیت خود بر حجیت نظام و نافذالحکم بودن خود بر نافذ الحکم بودن نظام است.

معرفی چهره‌ها

مورخان تهران

جعفر شهری‌باف یکی از محققان و مورخان مهم معاصر است که تلاش‌های او در زمینه شناخت شهر تهران ستودنی است. وی در ۲ مجموعه تپه‌ای قدیم (۵ جلد) و تاریخ اجتماعی تهران در قرن سیزدهم (۶ جلد)، تاریخ تهران را با شرح جزئیات بیان می‌کند. «قد



و نمک» اثری دیگر از اوست که اصطلاحات اصیل تهرانی را توضیح داده است. نصرالله حدادی به عنوان یک تهران‌پژوه درباره شهری می‌نویسد، او پدری نامهربان به نام میرزا داشت و مادری بسیار فداکار به نام کبری که در نهایت فقر و فاقه زندگی می‌گذشت. در ده همین دلیل، بیشتر از دو، سه کلاس به مدرسه رفت. او در دوره کودکی به شدت مورد تحقیر جامعه قرار گرفت، اما همه اینها بعدها منجر به شکوفایی او شد. شهری در مجموعه سه‌جلدی گزنه، شعر تلخ و قلم سرسوزن، زندگی خودش را از سفولیت تا دوران پیری می‌نویسد. شاید به‌خاطر زندگی سختی که داشته در پیشانی نوشت کتاب «گزنه» نوشته:تقدیم به آنان که به من بد کردند و مستم روا داشتند. زوی از او علت این پیشانی‌نوشت را پرسیدم، گفت: اگر به من بد نمی‌کردند که من، جعفر شهری نمی‌شدم. اگر جعفر شهری کتاب «تاریخ اجتماعی تهران در قرن سیزدهم» را نمی‌نوشت، ما امروز با بسیاری از مشاغل منقرض‌شده آشنا نبودیم. به هر روی شهری، زندگی اجتماعی مردم را پیش روی مخاطب می‌گذارد که گاهی هم امکان دارد از آرزوکننده باشد. یکبار که درباره نکبت‌بازی برخی از صحنه‌های کتابش از او پرسیدم، گفت: «مردم باید از گذشته‌شان اطلاع کافی داشته باشند تا بتوانند آینده بهتری را بسازند.»

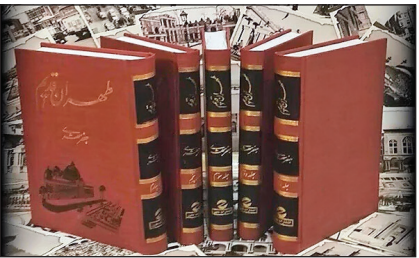
تاریخ‌اندیشی

آثار کشف حجاب

از زبان مورخی بی‌طرف

پس از اینکه رضاخان پروژه کشف حجاب را اجرا کرد، دیری نپایید که آثار خاتمان سوز آن مثل فروپاشی نظام خانواده و کاهش شعیت عمومی آشکار شد. در این زمینه کافی است، نگاهی به کتاب «تاریخ اجتماعی تهران در قرن سیزدهم» اثر جعفر شهری ببینازیم که با تأسف فراوان می‌نویسد: به محض اجرای کشف حجاب، نسبت طلاق به ازدواج، ۶۰۰ به ۱۰۰ فزونی گرفت، به‌صورتی که:

«در برج اول اعلام آزادی زنان، بیش از ۱۲ هزار زن، تنها در تهران از شوهران‌شان جدا شده و راهی خیابان‌ها گردیدند... او در ادامه می‌نویسد: «از آزادی زن چیزی که عاید شد اینکه میزان فروش پودر، ماتیک و لوازم توالت و البسه بدن نما و اسباب قر و فر به مقدار قابل توجهی سیر صعودی در بیش گرفت و مردانی که راه خیانت و ناراستی و دزدی و تقلب آوردند...» (تاریخ اجتماعی تهران در قرن سیزدهم، جعفر شهری، ج ۱، مؤسسه خدمات فرهنگی رسا، چ ۳، تهران ۱۳۷۸، ص ۵۸۸ – ۵۸۹)
شگفتی ماجرا زمانی روشن می‌شود که این آمار را نه با وضعیت امروز تهران، بلکه باجمعیت پایین تهران در آن روزگار محاسبه کنیم که به‌گفته برخی منابع به ۳۰۰ هزار نفر نمی‌رسید!



چهارشنبه ۱۸ آبان ۱۴۰۱

شماره ۸۶۳۴

۳۳

^[1] در این لیست می‌توان ده‌ها مورد دیگر نیز اضافه کرد اما هدف آن بود که بدانیم چگونه وجود